

علوم انسانی مستعم

دکتر سید مهدی زرقانی

استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

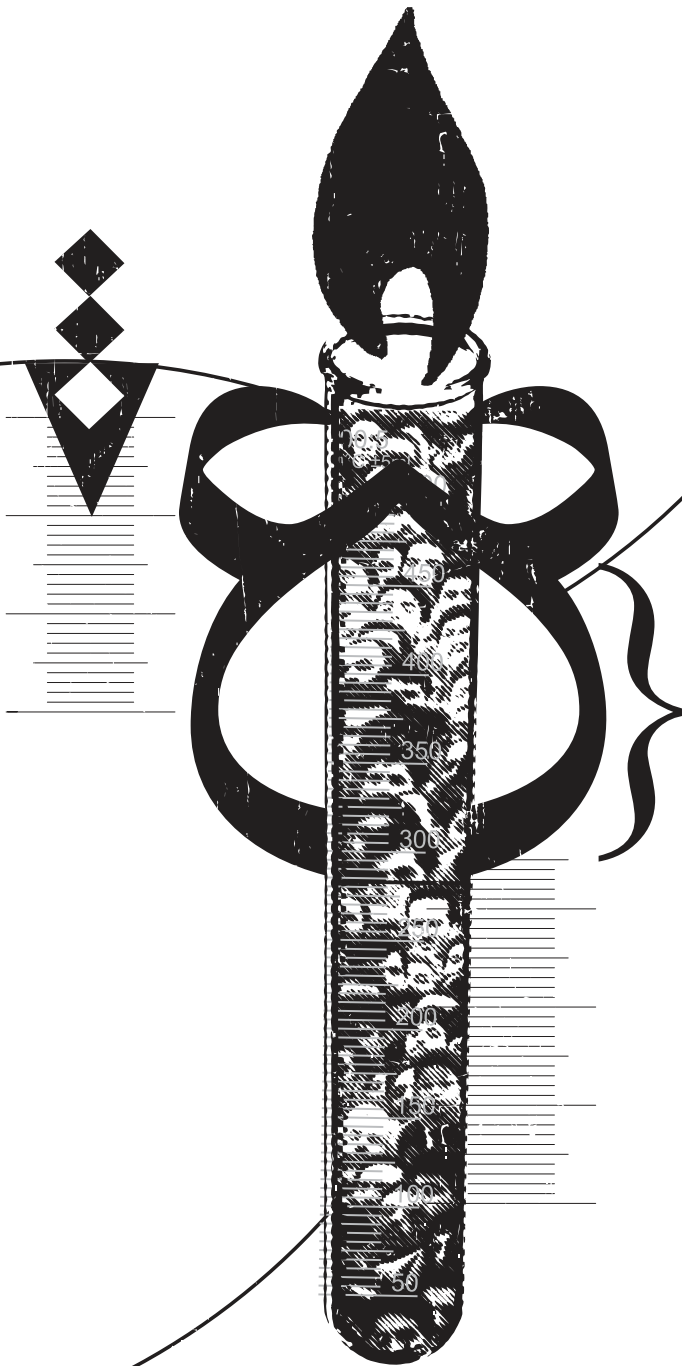
مقاله ۲

ممکن است عنوان کمی احساساتی و مبالغه‌آمیز به نظر آید، اما توضیحات بعدی نشان خواهد داد که چنین نیست. مدیران فرهنگی و اجرایی کشور از سطوح بسیار بالا تا میانی، هر گاه سخن از نقش علوم انسانی در توسعه کشور به میان می‌آید، حجم عظیمی از تعارفات را هزینه می‌کنند و بی‌هیچ تردیدی توسعه علوم انسانی را پایه هر گونه توسعه تمدنی و فرهنگی کشور قلمداد می‌کنند. سابقه فرهنگی گذشته نیز دستمایه کافی را برای این «تعریف و تعارفات» در اختیارشان می‌گذارد تا از فردوسی، خیام، حافظ، سعدی، رازی، ابن سینا، خواجه نظام‌الملک و صدها چهره فرهنگی دیگر یاد کنند و در مقام «قول و نظر» ثابت کنند که چهره‌های طراز اول ما که می‌توانیم آنها را به جهان ارائه دهیم، عمدتاً از عالمان حوزه علوم انسانی بوده‌اند. این تعریف و تعارف‌ها آنقدر زیاد و مکرر است که جای توجه «واقعی و عملی» به علوم انسانی را گرفته است. نتیجه این تعامل با علوم انسانی وضعیت کمیکی را پدید آورده است: تکنوکرات‌ها و سیاسیون با همین بازی‌های زبانی در بدن علوم انسانی می‌دمند، چندان که فربه به نظر می‌رسد، اما آنگاه که پای جنبه‌های واقعی، عملی و سیاست‌گذاری‌های کلان کشور به میان می‌آید، این بدن آماس‌کرده ناگهان به حاشیه کشیده می‌شود و در محاق فرو می‌رود. اثبات این ادعا کار دشواری نیست. حتی یک مرور ساده، نشانه‌های این واقعیت نازیبا را پیش چشم می‌آورد. «وزارت علوم و آموزش عالی» از حدود سال ۱۳۴۶ شکل گرفت. کلمه «علوم» در عنوان بر همه دانش‌ها اطلاق می‌شد و از این نام، برتری یک شاخه از علوم بر دیگری استنباط نمی‌شد. با پیروزی انقلاب اسلامی و برجسته شدن نقش علوم

انسانی در زمینه‌های اجتماعی، وزارت مذکور به «وزارت فرهنگ و آموزش عالی» تغییر نام یافت تا با افزودن کلمه «فرهنگ» در نام وزارتخانه نقش علوم انسانی برجسته‌تر شود، اما اساساً این برجسته کردن یکی از شاخه‌های علوم در وزارتخانه‌ای که قرار است نیروی انسانی مورد نیاز کشور را تربیت کند، اقدام درستی نبود. به همین علت هم بود که از سال ۱۳۶۴ دانش‌های پزشکی خودشان را از زیر این عنوان بیرون کشیدند و «وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی» را تشکیل دادند. ناگفته نماند حتی در همین دورانی که نام وزارتخانه به طرف علوم انسانی گرایش بیشتری داشت، همه مدیران ارشد از میان فارغ‌التحصیلان علوم فنی و تجربی برگزیده می‌شدند. سرانجام به سال ۱۳۷۹ رسیدیم که وزارت فخریه ما دوباره تغییر نام یافت، اما این بار با برجسته شدن نقش علوم فنی و به حاشیه رفتن علوم انسانی: «وزارت علوم، تحقیقات و فناوری». بدین ترتیب سایه تکنوکرات‌ها که تاکنون عملاً بر سر وزارت علوم سنگینی می‌کرد، سنگین‌تر شد. در نام اخیر یک بار کلمه «علوم» آمده که اطلاق عام دارد و دیگر بار کلمه «فناوری» تا نقش تکنوکرات‌ها برجسته شود. راستی این خاص شدن «فناوری» در نام وزارتخانه چه ضرورتی داشت؟ چه کسانی در ایجاد آن نقش داشتند و آنها که در همین وزارتخانه دم از فرهنگ و علوم انسانی می‌زنند، چه پاسخی برای این پرسش بنیادین دارند؟ توجه داشته باشیم که تغییر نام‌هایی که این‌گونه تحت تأثیر گفتمان‌های مسلط اتفاق می‌افتد، فقط در حد لفظ و کلمه نیست، بلکه تعیین‌کننده جهت‌گیری و سیاست‌گذاری صاحب نام هم هست. آیا مدیران فرهنگی کشور ما به این نتیجه رسیده بودند که

در وزارت علوم باید سهمی خاص و استثنایی برای «فناوری» (technology) در نظر بگیرند؟ اگر پاسخ مثبت است، چه توجیهی برای این اقدام دارند؟ در کدام دستگاه فکری و تجربه جهانی ثابت شده که اگر به تکنوکرات‌ها بیشتر از علوم انسانی بها داده شود، توسعه بیشتر و سریعتر انجام می‌گیرد؟ مگر نه اینکه زیرساخت‌های فکری نهضت‌های بزرگی مثل رنسانس را ابتدا فیلسوفانی پایه‌گذاری کردند، که نگاه انسان را نسبت به جهان تغییر دادند و سپس دانش‌های فنی پا به عرصه گذاشتند و جهان را تغییر دادند؟ یعنی «تغییر نگاه به جهان»، مقدم بر «تغییر جهان» بود و بنیادهای فکری تغییر نگاه موضوع علوم انسانی است نه فنی؟ مسأله فقط محدود به نام وزارتخانه نمی‌شود. پرسش دیگری اینک در برابر ما پدیدار می‌شود: در نزدیک به چهار دهه‌ای که از انقلاب اسلامی می‌گذرد، تحصیلات چند وزیر علوم در حوزه علوم انسانی بوده است؟ اجازه بدهید مروری گذرا بر وزیران داشته باشیم: شریعتمداری (انسانی)، حبیبی (انسانی)، عارفی (پزشکی)، نجفی (ریاضی)، فاضل (پزشکی)، معین (پزشکی)، هاشمی گلپایگانی (مهندسی)، معین (پزشکی)، توفیقی (مهندسی)، زاهدی (ریاضی)، دانشجو (فنی)، فرجی‌دانا (فنی) و فرهادی (پزشکی). ملاحظه می‌کنید که جز دو وزیر نخستین، که آن هم احتمالاً تحت تأثیر شرایط انقلابی و دوران جنگ بوده است، در هیچ دوره‌ای وزیران علوم از دانش‌آموختگان علوم انسانی نبوده‌اند. ممکن است گفته شود اگر از حوزه علوم انسانی هم انتخاب می‌شدند، همین ایراد را پژوهشگران شاخه‌های دیگر علوم وارد می‌کردند. پاسخ این است که اولاً رعایت تناسب شرط محقق

ره تکنوکرات‌ها



شدن عدالت اجتماعی است. ثانیاً در همین وزارتخانه‌ای که دعوی تربیت نیروی متخصص کشور را دارد، مدیریت انسانی عمدتاً از زیرشاخه‌های علوم انسانی است، نه علوم فنی. بدین ترتیب تناقضی میان «نظر و عمل» در وزارتخانه پدید می‌آید: از یک طرف وزارت علوم، دانش مدیریت را در رده‌بندی علوم انسانی جای داده و از طرف دیگر، دانش‌آموختگان مدیریت علوم انسانی در سمت‌های اصلی این وزارتخانه نقش بسیار ناچیزی دارند. اگر آمار وزیران، معاونان وزارت، مدیران ارشد و رؤسای دانشگاه‌ها را هم به فهرست فوق بیفزاییم، خواهید دید که نقش مدیران علوم انسانی در مدیریت وزارتخانه‌ای که قرار است نیروی انسانی کشور را تأمین کند، باز هم کم‌رنگ‌تر خواهد شد.

این سلطه تکنوکرات‌ها بر تمام سطوح و لایه‌های وزارتخانه سایه افکنده است. من به اطلاعات دقیقی در مورد بودجه‌بندی دانشکده‌های سرتاسر دانشگاه‌ها دسترسی ندارم، اما تا این حد می‌دانم که دانشکده‌های علوم فنی و تجربی به بهانه «ارزبر بودن» و گران بودن مواد لازم برای تحقیقات، بودجه‌های دانشگاهی را می‌بلعند و آنچه برای دانشکده‌های علوم انسانی بر جای می‌ماند، «فضله قوم» است. درست است که عدالت به معنای «تساوی» نیست، بلکه به مفهوم «تناسب» است، اما آیا واقعاً این تناسب در بودجه‌بندی دانشگاه‌ها رعایت می‌شود؟ آنچه از نظر مدیران ارشد پنهان مانده این است که «آزمایشگاه» علوم انسانی کتابخانه است و «مواد مورد نیازشان» کتاب و نرم‌افزارهای اطلاعاتی. آیا «اطلاع‌رسانی و کتابداری» در

دانشگاهها چنانکه باید مورد توجه قرار گرفته است؟ بودجه کتابخانه‌های دانشکده‌های علوم انسانی چقدر است؟ هزینه‌هایی که در این دانشکده‌ها برای تهیه اطلاعات نرم‌افزاری در دسترس است، چه میزان از نیاز واقعی آنها را تأمین می‌کند؟ هر گاه بحث کسر بودجه پیش می‌آید، مدیران ارشد دانشگاهی ابتدا به سراغ محدود کردن بودجه در کدام دانشکده‌ها می‌روند؟ اگر روزی پاسخ این پرسش‌ها به روشنی آشکار گردد، معلوم می‌شود که در بودجه‌بندی دانشگاه سهم علوم انسانی چقدر ناچیز است. حتی در خریداری حق استفاده از مقالات و کتابخانه‌های جهانی و مشترک شدن در مجلات بین‌المللی این تبعیض جانسوز دیده می‌شود. مقایسه کنید تعداد مجلات قابل دسترس علوم فنی و تجربی را با علوم انسانی در تارنماهای وزارت علوم.

سلطه تکنوکرات‌ها از این حدود هم گذشته است. طبق یک قانون نانوشته پیشنهادها (proposal) دوره کارشناسی ارشد و دکتری علوم انسانی در مباحث با محوریت پیشنهادها علوم فنی و تجربی همسو شده است. دانشجویان ما ناگزیرند به پرسش‌هایی پاسخ دهند و به گونه‌ای طرح تحقیق خود را بنویسند که با افق ذهن و زبان تکنوکرات‌ها سازگار افتد. انگار پژوهشگران علوم انسانی خود قادر نیستند برای رشته‌های تحصیلی خودشان پیشنهاد طراحی کنند و آنچه جای تأسف دارد، این است که گویا استادان علوم انسانی، این وضعیت را به عنوان وضعیتی طبیعی پذیرفته‌اند. گفتمان‌های غالب و اصحاب سلطه سعی می‌کنند «امر فرهنگی» (cultural) را به عنوان «امر طبیعی» (natural) جلوه دهند و موافقت با آن را پیروی از «عقل سلیم» قلمداد کرده، مخالفت با آن را هنجارگریزی تلقی کنند. ایده نادرست «تمرکزگرایی معطوف به علوم فنی و تجربی» سبب شده که ابتدا در سطح وزارتخانه، بعد در سطح دانشگاه‌ها و بعد به ترتیب در دانشکده‌ها و گروه‌ها فضایی پیش آید که پیشنهادها شباهت‌های خانوادگی (family resemblance) با یکدیگر پیدا کنند و آنچه در این میان به عنوان دال مرکزی (nodal point) در نظر گرفته شده، مرجعیت

(authority) علوم تجربی و فنی است. حال آنکه نه تنها اقتضائات شاخه‌های علوم با یکدیگر متفاوت است، بلکه حتی گروه‌های مختلف و گرایش‌های گوناگون، اقتضائات خاص خودشان را دارند و باید هر یک برای خود پیشنهاد مستقلی طراحی و تدوین کنند. یعنی حتی در روش تحقیق هم کم و بیش سایه سنگین تکنوکرات‌ها بر سر علوم انسانی دیده می‌شود.

شگفتی وقتی بیشتر می‌شود که به سراغ هیأت‌های ممیزه دانشگاه‌ها برویم. تا آنجا که من بررسی کردم، اکثر قریب به اتفاق اعضای هیأت ممیزه دانشگاه‌ها از علوم انسانی نیستند. این هیأت‌ها وظیفه اجرایی - علمی را بر عهده دارند و قرار است در ارتقای استادان و بررسی وضعیت علمی آنها نقش سرنوشت‌ساز داشته باشند. قسمت جالب ماجرا این است که در هنگام بررسی آثار اعضای هیأت علمی حوزه علوم انسانی، استادان علوم تجربی و فنی به خودشان اجازه می‌دهند، در حوزه‌ای اظهار نظر کنند که اصلاً تخصصی ندارند، اما عکس این قضیه درست نیست. یعنی اعضای هیأت ممیزه که زمینه مطالعاتی آنان علوم انسانی است، نه می‌توانند و نه به خود اجازه می‌دهند که درباره مقالات و کتاب‌های پژوهشگران علوم فنی و تجربی اظهار نظر کنند. درست است که پرونده اعضای هیأت علمی پیش از رسیدن به هیأت ممیزه، از چندین کمیته تخصصی عبور می‌کند، اما این برای همه شاخه‌های علوم دانشگاهی است و نه فقط برای علوم انسانی. دیگر اینکه بسیار پیش آمده که اثری مورد تأیید کمیته‌های تخصصی بوده، اما نظر مساعد هیأت ممیزه را جلب نکرده است. اگر تناسبی میان تعداد اعضای هیأت ممیزه دانشگاه‌ها می‌بود، این کاستی بر طرف می‌شد. ملاحظه می‌کنید که علوم انسانی چطور در سطوح مختلف در حاشیه قرار گرفته‌اند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

دستگاه‌های ایدئولوژی‌ساز کشور از رسانه‌ها گرفته تا نهادهای آموزشی و خانواده نیز در راستای همین وضعیت حرکت می‌کنند. فرزندان ما از

سنین کودکی «یاد می‌گیرند» که به طرف علوم فنی و تجربی سوق پیدا کنند و نظام‌های ارزشی چه در رسانه‌ها و نهادهای عام و چه در نهاد خانواده معطوف به ارزشگذاری طبقاتی علوم است؛ ارزشگذاری‌یی که علوم انسانی را در طبقات فرودین قرار می‌دهد. تولیدات فرهنگی از داستان‌ها گرفته تا فیلم‌ها و حتی شعرها خواسته یا ناخواسته در جهت تحقیر علوم انسانی و تفضیح علوم فنی و تجربی گام برمی‌دارند. بدین ترتیب نیروهای دارای ضرب هوش بالاتر، صرف نظر از توانایی شخصی و علاقه، به سمت و سوی علوم فنی و تجربی سوق داده می‌شوند. در کشورهای جهان سوم، سیاسیون نیز از این وضعیت خشنودتر هستند که هوش‌های برتر بروند به طرف علوم فنی و تجربی و هوش‌های متوسط در حوزه‌های علوم انسانی مشغول شوند. چرا که «سیاست»، به مفهوم گسترده آن، در علوم فنی و تجربی موضوعیت ندارد و اگر کسانی با هوش متوسط در این حوزه فعالیت کنند، راحت‌تر می‌شود بر آنها حکمروایی کرد. تیزهوشان اگر به علوم انسانی بپردازند، ممکن است آن را به حوزه‌هایی بکشانند که باب طبع حکمرانان نباشد. این وضعیت سبب شده که مدیریت کلان کشور به دست تکنوکرات‌ها بیفتد و نگاه غیر تخصصی آنها به مطالعات و مطالبات انسانی تعادل اجتماعی را برهم زده است. در چنین شرایطی انسان «شیء‌واره» می‌شود و این خطر بزرگی است که آینده ما را تهدید می‌کند. تفضیح هر یک از شاخه‌های علوم و تحقیر آن به نفع هیچ‌کس نیست. «علوم» کلیتی را تشکیل می‌دهد که رشد آن نیازمند توازن قواست و تعامل قسمت‌های مختلف آن ما را به نتایج خوبی می‌رساند. تا زمانی که نسبت شاخه‌های علوم از نوع «استعمار» و یا «سلطه» باشد، نمی‌توان منتظر پیشرفت همه‌جانبه کشور شد و وضعیت مطلوب زمانی محقق می‌شود که نسبت علوم با یکدیگر از نوع «تعامل مبتنی بر خرد جمعی» باشد. امیدواریم اکنون که مقام معظم رهبری بر تحول علوم انسانی تأکید دارند، برنامه‌ریزان کلان کشور به این نکته توجه داشته باشند.